

فصلنامهٔ لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال پنجم، دورهٔ جدید، شمارهٔ سیزدهم، پاییز ۱۳۹۲، ص ۱۶-۱

روان‌شناسی ادبی آثار جبران خلیل جبران و سهراب سپهری*

سردار اصلانی
استادیار دانشگاه اصفهان
زینب حسینی
دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه اصفهان

چکیده

جبران خلیل جبران و سهراب سپهری، با وجود زندگی در محیط جغرافیایی و فرهنگی متفاوت و برخورداری از ویژگیهای روحی و روانی مختص به خود، خصایص مشترک قابل تأملی دارند. از جملهٔ این جنبه‌های مشترک بین جبران و سپهری، مسألهٔ تنهایی و بازتاب چشم گیر آن در آثارشان است. جایگاه جبران و سپهری در ادبیات معاصر عربی و فارسی و پرمخاطب بودن آثار آن دو بر اهمیت مقایسهٔ آن دو می‌افزاید. هدف اصلی و مهم مقالهٔ حاضر، ریشه یابی تنهایی و علل آن نزد این دو ادیب معاصر است. از نتایج این جستار که به شیوهٔ توصیفی-تحلیلی انجام شده است، دریافت نقش آفرینی خانواده، جامعه، آرمان‌گرایی، تأثیرپذیری از مکتب رمانتیسیسم و اندیشه‌های صوفیانه، توجه به برخی از شخصیت‌های فکری و ادبی و شکست در عشق در بروز تنهایی این دو نویسنده است.

کلمات کلیدی: جبران خلیل جبران، سهراب سپهری، تنهایی، رمانتیسم، روان‌شناسی ادبی.

* تاریخ پذیرش نهائی: ۱۳۹۱/۰۸/۲۳

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۸/۰۱

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: Aslani@fgn.ui.ac.ir

۱. تعریف مسأله

پیوند میان ادبیات و روان‌شناسی، امری ثابت شده و غیر قابل انکار است؛ چراکه تولید آثار ادبی، با خصایص روحی و روانی آفریننده آن در پیوندی تنگاتنگ قرار دارد. لذا نقد روان‌شناسانه به عنوان یکی از روشهای نقد در ادبیات حضوری فعال دارد. ویژگیهای روانی و شخصیتی ادیب و خصوصیات باطنی او که نحوه عملکرد و رفتار او را متأثر می‌سازد، یکی از ابزارهای مطمئن و مفید در تفسیر، توضیح و شناخت ادبیات او به‌شمار می‌رود. (الموسی، ۲۰۱۱م: ۱۲۹-۱۳۱) ناقدی که قصد تحلیل و نقد روان‌شناختی یک اثر ادبی را دارد، باید ابتدا دوران کودکی و کیفیت رابطه‌های خانوادگی ادیب از جمله، نقش مادر، شدت وابستگی میان او و کودک، و نقش پدر در کشف و رسیدن به هویت شخصی او را در نظر بگیرند. بعد از این مرحله، جامعه‌شناسی، کشف روحیات، عقیده‌ها و جهان‌بینی ادیب می‌تواند ناقد را در نقد روان‌شناختی اثر، یاری کند. (همان، ۲۱۹-۲۲۷) بررسی موضوع تنهایی و اثبات آن به عنوان یکی از ویژگیهای شخصیتی و روانی، یکی از موضوعاتی است که در حیطه این نوع نقد قرار می‌گیرد.

جبران و سپهری، از جمله نویسندگان درونگرایی هستند که در طول زندگی خود، با نوعی تنهایی همراه بوده‌اند که از نظر روان‌شناسان، ریشه آن را می‌تواند کیفیت رشد و تربیت در ایام کودکی و نوع وقایع پیش آمده در آن دوران جستجو کرد. این دو نویسنده، هر چند در مرحله‌های بعدی زندگی خود، دارای شهرت بسیار و در نتیجه دوستان و علاقه‌مندان زیادی بوده‌اند، این امر، از شدت تنهایی و خلوت‌گزینی آنها نمی‌کاهد. بنابراین این جستار با در نظر داشتن این دو پرسش اساسی که کیفیت انعکاس تنهایی در اشعار جبران و سهراب چگونه است و دلایل گرایش بدان چیست؟ تلاش می‌کند پاسخی درخور و علمی بیابد.

۲. پیشینه پژوهش

با وجود پژوهشهایی که با هدف مقایسه تطبیقی و مقابله‌ای^۱ بین جبران و سپهری انجام شده؛ مثل «جلوه‌های تصوّف و عرفان در اندیشه‌های جبران خلیل جبران و سهراب سپهری» (محمدی، ۱۳۸۵)، «نگرش عرفانی به طبیعت در آثار سهراب سپهری و جبران خلیل جبران» (فلاحی مقدم، ۱۳۸۲)، «بررسی تطبیقی طبیعت‌گرایی عارفانه در آثار سهراب سپهری و جبران خلیل جبران» (ممتحن، ۱۳۸۷) تاکنون پژوهشی تطبیقی بین آثار جبران با سپهری، با تکیه بر موضوع «تنهایی و علل آن» صورت نگرفته است. اگرچه در کتاب «مقایسه تطبیقی سهراب سپهری و جبران خلیل جبران» (مهدی رامشینی، ۱۳۸۵) نیز سروده‌های این دو شاعر از بعد زیباییهای ادبی و موسیقی شعر، و تأثیر آن دو از طبیعت و مقایسه جهان بینی آن دو بررسی شده است، مقاله حاضر به یکی از جنبه‌های روانی و باطنی جبران و سپهری می‌پردازد؛ خصیصه‌ای مربوط به ذات، شخصیت و روان، که به صورت غیرارادی بر ادبیات آنها اثرگذار بوده است، و این امر، غیر از اندیشه، اعتقاد و جهان‌بینی آن دو است.

۳. علل گرایش به انزوا و تنهایی در جبران خلیل جبران و سهراب سپهری ۱،۳ تأثیر خانواده و جامعه

جبران خلیل جبران متولد ۱۸۸۳م. در روستای بشری در شمال لبنان است. مادرش «کامله رحمه» زنی دین‌دار، پاک‌دامن و از خانواده‌ای مذهبی بود؛ اما پدرش «خلیل سعد جبران» مردی می‌گسار و قمارباز بود که سرانجام به دلیل فساد مالی به زندان افتاد. لبنان، در آن زمان در اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نامناسبی قرار داشت. فقر و ظلم بر جامعهٔ لبنان حاکم بود؛ لذا بسیاری از مردم برای فرار از وضع موجود، مجبور به مهاجرت می‌شدند. خانوادهٔ جبران نیز از جملهٔ این خانواده‌ها بود که مجبور شد به دلیل فقر شدید اقتصادی، پس از زندانی شدن پدر و بدون همراهی وی، به آمریکا مهاجرت کند. بنابراین جبران از زمان تولد، گرفتار زندگی خانوادگی دردناکی بود. پرورش او در آن وضعیت فقیرانه موجب شد که همیشه از ناکامی و بدبختی رنج ببرد، از طرف دیگر، تنش میان پدر و مادر به آن دامن می‌زد.

در مرحله‌های ابتدایی زندگی، تأثیر کودک از علت‌های مادی بیشتر و بارزتر از عوامل معنوی است. (محسنی، ۱۳۶۶ش: ۴۴۸) در این دوران، کودک تنها با والدین و دیگر اعضای خانوادهٔ خود در ارتباط است؛ لذا وضع نامساعد خانه، نوع رفتار افراد خانواده و بخصوص پدر و مادر، اثری عمیق و حتی غیرقابل بازگشت بر روی کودک می‌گذارد که می‌تواند آیندهٔ او را نیز تهدید نماید. کودکی که همواره نیازمند حضور پدر و مادر در کنار خود است؛ زمانی که فقدان یکی از آن دو را در کنار خود احساس کند، یقیناً دچار بحران می‌گردد.

یکی از بزرگترین مشکلاتی که محرومیت از پدر یا محرومیت از محبت و توجه او در کودک بر جای می‌گذارد، به وجود آمدن عقدهٔ ادیپ است که به عقیدهٔ فروید، اگر در سه تا هشت سالگی حل نشود، مرد در بزرگسالی دچار ناسازگاریهایی رفتاری و فکری خواهد شد. (آدامز و دیگران، ۱۳۷۳ش: ۲۲) عقدهٔ ادیپ به دل‌بستگی و وابستگی عاشقانهٔ کودک به والد ناهم‌جنس خود و دوری و نفرت از والد هم‌جنس گفته می‌شود. فروید معتقد است که این وضع، بیماری محسوب نمی‌شود؛ بلکه این حالت برای هر کودکی پیش خواهد آمد، اما دوری پدر از کودک و محرومیت از محبت او باعث می‌شود که این حالت در دوران بزرگسالی موجب نوعی بیماری روانی گردد. (ستاری، ۱۳۷۷ش: ۶-۷) در نتیجهٔ این کمبود محبت؛ کمرویی و پنهان شدن از دید دیگران، خلوت گزیدن، و در تنهایی به سر بردن، گوشه‌گیری و پناه بردن به مکانهای خلوت باعث ایجاد گرایش به انزوا و تنهایی می‌شود. (موکی یلی، ۱۳۷۱ش: ۷۸)

جبران که از زمان کودکی از محبت پدر بی‌نصیب مانده بود، هر چه بیشتر به سوی مادر میل پیدا کرده و به او وابستگی کامل داشت؛ چرا که با گریز از رفتار زننده و خشونت‌های غیرقابل تحمل پدر، به فردی گوشه‌گیر تبدیل می‌گردد. در نتیجهٔ بروز این رفتارهای متضاد از سوی پدر و مادر، بحران تنهایی و گوشه‌گیری در او غلبه می‌کند. لذا از همان کودکی به

فردی گوشه‌گیر و خجول تبدیل می‌شود که بیشتر وقت خود را در تفکر و تنهایی در دشتهای لبنان می‌گذراند. او که تنها و ایسته به مادر شده بود، بعد از مرگ مادر حتی معشوقان خود را از میان زنان مسن‌تر انتخاب می‌کرد تا جایگزینی برای او پیدا کرده باشد و به واسطه آنها به آرامش روحی برسد.

پس از مهاجرت به آمریکا، دوری از زادگاه، بر تنهایی جبران می‌افزود. مهاجرت اجباری به کشوری ناشناخته، روبرو شدن با مشکلات جدید، سکونت در محله‌ای فقیرنشین و شیوع بیماریهای گوناگون در میان مهاجران، عرصه را بر جبران و خانواده‌اش تنگ‌تر کرد. در این وضع جدید که او از زادگاه، سرزمین مورد علاقه و دوستان و آشنایانش دور شده و در مقابل، با مشکلاتی از پیش شناخته روبرو گشته بود، به نوعی سرخوردگی و شکست روانی دچار شد که خاطره و تجربه تلخ آن، همواره در ذهن و فکرش باقی ماند؛ بگونه‌ای که در سالهای بعدی زندگی خود، با داشتن دوستان و طرفداران، باز هم خود را غریبه‌ای می‌خواند که در میان انسانها، تنها است: «أنا غریب فی هذا العالم. أنا غریب وفی الغربه وحده قاسیه و وحشه موجهه... أنا غریب عن أهلی و خلائتی، فإذا ما لقیته واحداً منهم أقول فی ذاتی: من هذا، وکیف عرفته... أنا غریب عن نفسی...». (جبران، ۱۹۴۹م: ۴۸۸) «من در این دنیا غریبم و در غربت، تنهایی سخت، بی‌رحم و بی‌کسی دردناکی نهفته است... من نسبت به خانواده و دوستان صمیمی خود غریبم، زمانی که یکی از آنها را می‌بینم با خودم می‌گویم: این شخص کیست، و چگونه با او آشنا شدم... من با خودم هم غریبم...»

جبران همچنین از جامعه انسانی ناراضی است، جامعه‌ای که ثروتمندان و مردان خودکامه‌اش، آزادی زن و کرامت انسانی را نادیده می‌گیرند و همه چیز و همه کس را از آن خود و در خدمت خود می‌دانند. او کاهنان معابد را نیرنگ‌بازانی بی‌دین معرفی می‌کند که تنها به فکر سود و سرمایه خود هستند: «طلبت الخلوۃ لأن نفسی تعبت من معاشره المتمولین الذین یظنون أن الشمس و الأقمار و الكواكب لا تطلع إلا من خزائهم و لا تغیب إلا فی جیوبهم، و من الساسه الذین یتلاعبون بأمانی الأمم و هم یذرون فی عیونهم الغبار الذهبی و یملؤون آذانهم برنین الألفاظ، و من الکهان الذین یعظون الناس بما لا یتعظون به و یطلبون منهم ما لا یطلبونه من نفوسهم». (همان، ۴۳۳) «من خلوت و تنهایی را خواستم، چرا که روح از هم‌نشینی با ثروتمندانی خسته شده است که گمان می‌کنند خورشید، ماه و ستارگان، تنها از خزانه آنها طلوع می‌کند و فقط در جیبهای آنها غروب می‌کند. همچنین از هم‌نشینی با سیاست‌مدارانی خسته شده است که آرزوهای مردم را به بازی می‌گیرند، غبار طلائی در چشمانشان می‌پاشند و گوشه‌ایشان را با آهنگ کلمات پر می‌کنند، و نیز از هم‌نشینی با کاهنانی که مردم را به چیزی پند می‌دهند که خود از آن پند نمی‌گیرند، و از آنها درخواست چیزی را دارند که از خود ندارند.»

جبران با دیدن این وضع نامطلوب جامعه و احساس نومیدی از اصلاح آن، و شکست در تطبیق واقعیت اجتماعی با آرمانهای ذهنی خویش، راه فرار از جامعه را انتخاب می‌کند و در خود فرو می‌رود: «و ماذا أقول عن كهوف روجی؟ تلك الكهوف التي تخيفك - إني

ألتجئ إليها عندما أتعب من سبل الناس الواسعة...» (جبران، ۱۹۸۴م: ۳۷) «در مورد غارهای روحم چه بگویم؟ آن غارهایی که تو را به وحشت می‌اندازد، من زمانی که از راههای گسترده و پهناور مردم خسته می‌شوم، به آنها پناه می‌برم.»

در کنار همهٔ این ناملايمات، جبران با مسألهٔ دردناکی دیگر روبرو می‌شود و آن، مرگ سه تن از اعضای خانواده-اش است. این اتفاقات، آنقدر برای جبران، بزرگ و سخت است که در جواب ماری هاسکل، از اندوهش می‌نویسد: «الموت والألم كانا نصيبی الأكبر من الحياة حتى اليوم.» (نعيمه، ۱۹۷۴م: ۷۷) «تا امروز، مرگ و درد، دو بهرهٔ بزرگ من از زندگی بوده-اند.»

سهراب سپهری نیز از کودکی، دچار نوعی تنهایی است. او نیز این تنهایی را دوست دارد و بگونه‌ای با آن عجین و همراه بوده است. سپهری متولد ۱۳۰۷ ش. در شهر کاشان است. پدرش «اسدالله سپهری» کارمند ادارهٔ پست و تلگراف، و علاقه‌مند به هنر و ادب بود. مادرش «ماه‌جبین» نیز اهل شعر و ادب بود و از نظر شاعر، قداست و منزلتی خاص داشت. بیشتر خاندان سپهری از فرهیختگان بوده‌اند. مادر بزرگش «حمیده سپهری» اهل شعر و ادب بود و پدر بزرگش «میرزا محمد تقی لسان‌الملک» کتاب‌مشهور «ناسخ التواریخ» را در چند جلد نوشته است. (عابدی، ۱۳۷۵ش: ۱۸) او در خانواده‌ای فرهیخته و در شرایطی خوب و مناسب به دنیا آمد، رشد کرد و به مراتب عالی‌دانش و ادب رسید و هیچ‌کدام از رنجهایی که جبران با آن روبرو بود، تجربه نکرد؛ اما همواره و از دوران کودکی، میل به تنهایی و خلوت‌گزیدن، در او وجود داشت.

پناه بردن سپهری - در دوران کودکی - به اتاق آبی، بعد از آنکه خالی مانده بود، نشأت گرفته از همان حس تنهایی‌طلب و خلوت‌گزینی بود که همواره با او همراه بود. او حتی گاهی، از هیاهو و شلوغی هم‌بازیهایش می‌گریخت و به اتاق آبی پناه می‌برد. اتفاقی که خود سپهری در مورد آن می‌گوید: «اتاق خلوت پاکی است. برای فکر چه ابعاد ساده‌ای دارد.» (سپهری، ۱۳۷۰ش: ۳۱۰) هم تمایل به تنهایی او را از مدرسه بیزار نموده بود: «من شاگرد خوبی بودم، اما از مدرسه بیزار. مدرسه خراشی بود به رخسار خیالات رنگی خردسالی من. روز ورود یادم نخواهد رفت. مرا از میان بازی «گرگم به هوا» ربودند، و به کابوس مدرسه سپردند. خودم را تنها دیدم و غریب. غم دورماندگی از اصل با من بود. آدم پس از هبوط بودم.» (سپهری، ۱۳۷۰ الف: ۳۲-۳۳)

سپهری در هیچ کجا آرام و قرار ندارد. هیچ‌کس و هیچ‌چیز آرامش نمی‌کند. تنها، خلوت و تنهایی خانه بود که به او آرامش می‌داد: «در خانه، آرامش دلخواه من بود. چیزی به تنهایی من تحمیل نمی‌شد...تنهایی من عاشقانه بود.» (سپهری، ۱۳۸۲ش: ۱۸)

با این تعبیرات سپهری، روشن می‌شود که او، حضور در جمع و شلوغی را حتی از دوران کودکی نیز نمی‌پسندد؛ بگونه‌ای که از «رفتن به مدرسه» به «هبوط از بهشت به زمین» تعبیر می‌کند، و این یعنی اوج بیزاری و در نتیجه گریختن از هیاهو و پناه بردن به مکانهای خلوت. این حالت که از ویژگیهای ثابت روحی و روانی سپهری شده بود، باعث گردید که

در سنین بیشتر نیز در برخی موارد، از شلوغی و جمع دوستان جدا شود تا در خلوت خویش به تمایلات روحی و شخصی خود پردازد.

سپهری در عین پرداختن به علاقه‌ها و تمایلات شخصی خود، نسبت به وضع سیاسی و اجتماعی جامعه، بی‌طرف نیست؛ اما همواره به کنایه سخن می‌گوید؛ تا جایی که بعضی او را به بی‌اعتنایی در برابر بی‌عدالتیهای اجتماعی و سیاسی متهم می‌کنند. اگرچه او از هیاهو و ظاهرسازی خوشش نمی‌آمد، اما هرگز مردم را در شعرهایش تنها نگذاشت و همواره در تلاش بود تا مردم را از وضع بد و سخت‌زمانش رهایی بخشد، اما آن هنگام که تلاشش بی‌نتیجه ماند، آنها را رها می‌کند:

شب از وحشت گران‌بار

جهان آلوده خواب است و من در وهم خود بیدار. (سپهری، ۱۳۷۰ ب: ۶۸)

لذا به عالم تنهایی خود پناه می‌برد:

باید امشب چمدانی را

که به اندازه‌ی پیراهن تنهایی من جا دارد، بردارم

و به سمتی بروم. (همان، ۳۹۲)

در چنین فضای روحی، برای او دیگر هیچ کجای زمین، جای درنگ نبود: «میان من و این مردم دور و برم کمترین وزش هم‌دردی نمی‌گذرد. اوج بیزاری من...چه آسان تنها می‌شدم. و چه تنهایی بی‌در و پیکری...ژاپن دیگر جای من نیست. هیچ کجا جای من نبود، هفته دیگر می‌روم.» (سپهری، ۱۳۸۲ش: ۴۳-۴۴)

۳.۲ آرمان‌گرایی

جبران و سپهری، هر دو تفکری آرمان‌گرایانه داشته‌اند. آرمان جبران همان آزادگی و نجات از بندهای زندگی مادی است. آزادگی انسان از بت خودخواهی، تنها نقشی شعاری در میان نوشته‌های جبران نداشته؛ بلکه آن را چنان مقدس می‌شمارد که برای دست‌یابی بدان از هیچ تلاش و مبارزه‌ای فروگذار نبود. از نظر وی، انسان اگر بخواهد طاغوت را از خود دور کند و نجات پیدا کند؛ در نگاه اول باید به درون خود نگاه کند و آثار ظلم، خودخواهی و کینه را از قلبش بزدايد و ذات خود را که اسیر محدودیت‌های مادی شده، نجات دهد. از طرف دیگر، او انسانها را به آزادی و رهایی از یوغ بندگی و بردگی صاحبان ظلم دعوت می‌کند.

جبران از فقدان عدل در جامعه ناراضی است و این امر، او را سخت آزار می‌دهد؛ لذا به نكوهش چنین جامعه‌ای می‌پردازد و در پی دنیایی است که در آن، عدل، دوستی، محبت، عشق، برادری و صلح حاکم باشد: «إِنَّمَا الْإِنْسَانُ عَبِيدُ الْحَيَاةِ وَهِيَ الْعَبُودِيَّةُ الَّتِي تَجْعَلُ أَيَّامَهُمْ مَكْتَنَفَةً بِالذَّلِّ وَالْهَوَانِ وَلِيَالِيَهُمْ مَغْمُورَةٌ بِالذَّمِّ وَالْمَوَءِجِ...» (جبران، ۱۹۴۹م: ۳۷۲) «انسانها بنده زندگی هستند و زندگی، نوعی بندگی است که روزهای آنها را همراه با ذلالت و پستی قرار داده و شبهایشان را با خون و اشک، در خود فرو برده است.»

او تلاش بسیار نمود که هم‌نوعانش را از بند ستنهای بی‌ثمر و رکود، نجات بخشد؛ اما تلاش او ثمری در پی نداشت: «قلت لکم تعالوا نصعد إلى قمة الجبل لأریکم ممالک العالم فأجبتهم قائلین: فی أعماق هذا الوادی عاش أبأؤنا و جدودنا و فی ظلاله ماتوا و فی كهوفه قبروا فکیف نترکه و نذهب إلى حیث لم یذهبوا؟» (همان، ۳۹۰-۳۹۱) «به شما گفتم بیایید که به قلّه کوه صعود کنیم تا کشورهای جهان را نشانتان دهم. شما به من پاسخ دادید در حالی که می‌گفتید: در ژرفنای این سرزمین، پدران و اجداد ما زندگی کردند و در تاریکی آن مردند و در غارهایش به خاک سپرده شدند، پس چگونه آن‌را ترک کنیم و به جایی برویم که آنها نرفتند؟»

پس در جواب هم‌وطنانش می‌گوید: «...أنا أکرهکم یا بنی أُمّی لأنکم تکرهون المجد والعظمة. أنا أحتقرکم لأنکم تحتقرون نفوسکم. أنا عدوکم لأنکم أعداء الآلهة ولكنکم لا تعلمون.» (همان، ۳۹۲) «خویشان من، از شما بیزارم؛ چرا که شما از مجد و عظمت بیزارید، شما را خوار و حقیر می‌شمارم؛ زیرا شما خودتان را حقیر می‌شمارید. دشمن شما هستیم؛ زیرا شما دشمن خدایانید، اما خودتان نمی‌دانید.»

سپهری نیز به تحقق دنیایی آرمانی اعتقاد داشت و اشعارش را برای انعکاس این باور می‌سرود. او در پی دنیایی بود که صلح و آرامش بر آن حاکم باشد و دروغ، ریا و حيله در آن راه نداشته باشد. آزادی از روزمرگیها، عادات زندگی، دعوت به خوب دیدن و زیبا دیدن هر آنچه هست، مطلوب سپهری است:

قشنگ یعنی چه؟

قشنگ یعنی تعبیر عاشقانه‌ی اشکال. (سپهری، ۱۳۷۰ ب: ۳۰۶)

سپهری بعد از بیان عقیده و افکارش، با دنیایی روبرو می‌شود که در وصفش می‌نویسد:
نفس آدمها

سر به سر افسرده است

روزگاری است در این گوشهٔ پژمرده هوا

هر نشاطی مرده است. (همان، ۱۲)

سپهری در برابر این بی‌نشاطی، سکون و ترس، کوتاه نمی‌آید و به تلاش خود ادامه می‌دهد:

و نلریم، پا در لجن نهیم، مرداب را به تپش درآیم

و این نسیم، بوزیم، و جاودان بوزیم

برویم، برویم، و بیکران را زمزمه کنیم. (همان، ۱۷۳-۱۷۴)

اما او نیز بعد از مشاهدهٔ بی‌توجهی مردم، وقتی خود را بی‌یاور می‌بیند، مردم را به حال خود رها می‌کند و به عالم تنهایی‌اش پناه می‌برد. جبران و سپهری، وقتی تلاش خود را در راه نجات مردم، بی‌نتیجه می‌بیند، به جای کنار آمدن با واقعیت زندگی، چشم خود را بر آن می‌بندد و خود را تنها و غریب معرفی می‌نماید، آنها بار دیگر به دنیای خود بازمی‌گردند و علایق خویش را از چنین جامعه‌ای می‌گسلند. در واقع آنها، تنهایی را بر

همراهی با انسانهای ترسو ترجیح می‌دهند که به رکود و یک‌نواختی عادت کرده‌اند. همواره و در طول تاریخ، دیدگاه‌های گوناگونی برای ایجاد زندگی آرمانی بشر، از سوی شخصیت‌های مختلف مطرح شده است؛ اما همواره رسیدن به این آرمان‌شهرها دور از دسترس و غیرممکن بوده است و این، همان سخنی است که «افلاطون» در کتاب «جمهوریت» خود به روشنی از آن سخن گفته است: «...منظور تو از شهر شایسته، شهری است که ما مطرح کردیم و در فکر خود آن را مجسم نمودیم؛ زیرا گمان نمی‌کنم که یک-چنین شهری در هیچ نقطه‌ی جهان وجود داشته باشد...» (افلاطون، ۱۳۴۸ش: ۵۴۸) در نتیجه، بیشتر آرمان‌گرایان، بر عملی نبودن طرح و نقشه خویش آگاهند. اما دلیل اینکه بعضی از آنان پس از شکست، به بدبینی، تنهایی و عزلت‌گزینی روی می‌آورند، تنها ناشی از چشم بستن بر واقعیات زندگی اجتماعی است. گاهی فراق‌کنی و انتساب ایرادها به دیگران، و مبرا دانستن خود باعث تشدید بدبینی و تنهایی می‌گردد.

۳.۳ تأثرات رمانتی‌سیستی

جنبش رمانتیسم به معنای واقعی آن، در سال ۱۷۹۸م. و با انتشار ترانه‌های غنایی، خود را به جهان معرفی کرد. اگر بخواهیم ویژگی خاص و مهم متمایزکننده رمانتیکها را بیان کنیم، باید به ارزش و اهمیتی اشاره کرد که برای تخیل قائل بوده‌اند. (فورست، ۱۳۷۵ش: ۶۳) رمانتیکها در تخیل خود و برای فرار از وضع نامطلوب موجود، به فضاها و زمانهای دیگر سفر می‌کنند. «آنان در سفرهای رؤیایی خود، در آرزوی یافتن محیطی زیبا و مجلل، و در نهایت، آن زیبایی مطلوب هستند که هنرمند رمانتیک آرزوی نیل به آن را دارد.» (شریفیان، ۱۳۸۶ش: ۵۴)

از دیگر ویژگیهای برجسته‌ای که در مورد رمانتیکها قابل طرح است، یگانگی انسان و طبیعت در شعر، نثر و حتی نقاشی آنهاست. (فورست، ۱۳۷۵ش: ۵۳) «جبران نیز همچون دیگر رمانتیکهای بزرگ، به طبیعت و پدیده‌های آن در آثار خود، حیات و اصالت بخشیده و با دیدگاهی عاطفی به توصیف پدیده‌های طبیعی پرداخته است... از لحاظ فنی نیز اعتقاد جبران به زنده بودن طبیعت و اجزای آن باعث شده است که او از صنایع ادبی مانند تشخیص، در تصویرگری طبیعی استفاده نماید.» (پروینی و جعفری، ۱۳۸۵ش: ۴۱-۴۲)

برای تشخیص ادبیات رمانتیک اروپایی خصوصیتی دیگر می‌توان اضافه کرد و آن، ویژگی درونگرایی است. (جعفری جزئی، ۱۳۷۸ش: ۲۵) رضا سید حسینی درباره ویژگی شاعر رمانتیک می‌نویسد: «پس از تأثیرات و تشنجات ترس‌آور انقلاب و پس از اینکه حماسه-های خونین آن در میان بدبختی بزرگ خاموش می‌شود و جای خود را به امپراطوری می‌دهد، شاعر رمانتیک که در برابر این نقش غریب سرنوشت، خود را باخته، به دنیای درون خویش پناه می‌برد.» (سید حسینی، ۱۳۷۱ش: ۱۸۳-۱۸۴) احساس همدلی و همدردی با محرومان و مظلومان و همچنین با زنانی که مورد ظلم و سوءاستفاده مردان ظالم و خود-کامه قرار گرفته‌اند، یکی دیگر از مهم‌ترین ویژگیهایی است که در میان رمانتیکها مشهود

است. (جعفری جزی، ۱۳۷۸ش: ۱۸۱-۱۸۲) تخیل، میل به طبیعت، درون‌گرایی و هم‌دردی با محرومان و مظلومان جامعه، همان چیزی است که در زندگی و در میان نوشته‌های جبران خلیل جبران و سهراب سپهری قابل اثبات است. «جبران» آن هنگام که از خودخواهی و حيله و فریب ثروتمندان، زورگویان و کاهنان جامعه‌اش آزرده می‌شود و وقتی تلاشش برای نجات بشریت بی‌نتیجه می‌ماند، زبان به شکایت می‌گشاید و زندگی را این‌گونه وصف می‌کند که «وما الحیاء کلها إلا فؤارة من الألم.» (نعیمه، ۱۹۷۴م: ۷۶) «تمام زندگی چیزی جز فواره‌ای از درد و رنج نیست.»

سپهری نیز همچون جبران، از آزرده‌گی مردم آزرده می‌شد و خود را با درد آنها شریک می‌دانست. او اگرچه متهم به بی‌توجهی نسبت به وضعیت جامعه‌اش می‌گردد، همچون دیگر ادیبان مکتب رمانتیسیم، از عناصر طبیعت به عنوان نمادهایی از افراد جامعه یاد می‌کند و هنگام شکست در مسیر رهایی مردم از بندها می‌گوید:

من که از بازترین پنجره با مردم این ناحیه صحبت کردم
حرفی از جنس زمان نشنیدم

دور خواهم شد از این خاک غریب. (سپهری، ۱۳۷۰ ب: ۳۶۰-۳۶۵)

اینگونه بود که احساس بیگانگی، تبعیدشدگی، انزوا، آرزوی بازگشت به خانه و بی‌قراری، بر آنها غلبه می‌یافت. همانگونه که از سخنان آنها استنباط می‌شود، جبران و سپهری نیز همچون دیگر پیروان این مکتب، خود را ملزم به اصلاح و نجات دانسته و در راه آزادی و آزادگی مردم، تلاشهایی بسیار نموده‌اند؛ آنچنان که رهایی از یوغ استثمار، استبداد و انواع بندگی، برنامه اصلی آنها می‌گردد. به سبب اهمیت این اهداف نزد نویسندهٔ رمانتیک و پس از ناامیدی از همکاری مردم، زمانی که به این نتیجه می‌رسد، تلاش او به تنهایی چاره‌ساز نیست؛ تنهایی را اختیار می‌کند. رمانتیکها که غالباً از انزوا و دوری از دیگران ناخرسند هستند، در عین حال، به دلیل شکستی که متحمل شده‌اند؛ یعنی شکست در برابر واقعیات زندگی و نومیدی از تغییر آن، از دیگران اجتناب می‌کنند و به دنبال جایی دور از جامعهٔ خود نمی‌گردند. (ثروت، ۱۳۸۵ش: ۹۴) آنگونه که جبران می‌گوید: «فی أعماقی خفقان دائم وألم مستمرّ ولکننی لا أرید إبدال هذا ولا تغییر ذاک.» (جبران، ۱۹۸۴م: ۴۳) «در ژرفنای درونم، تپشی همیشگی و دردی پی در پی وجود دارد، اما من نه می‌خواهم این درد به چیز دیگری تبدیل شود و نه آن تپش دچار تغییر گردد.»

همچنانکه سپهری نیز در این باره گفته است:

مگذار از بالش تاریک تنهایی سر بردارم

و به دامن بی تار و پود رؤیاها بیاویزم. (سپهری، ۱۳۷۰ ب: ۸۴)

۳.۴ تأثر از شخصیتها و اندیشه‌های عرفانی

با دقت در زندگی و آثار جبران و سپهری، می‌توان دریافت که آن دو زندگی و ادبیات خود را با تأثیر از شخصیت‌های برجسته عرفانی و دینی سمت و سو داده‌اند. جبران تحت

تأثیر عرفان بودا، عقیده و تمایلات نیچه، مسیحیت، اسلام نوشته‌هایش را خلق کرده است. برای او تنهایی مورد پسند بودا، الگو می‌شود و آرامش بودایی آرزو؛ همانند بودا که معتقد بود: «آرامش همان چیزی است که به جستجوی آن می‌روم، هم امروز ترک خانمان می‌کنم، بیرون می‌روم، (از جهان) رو می‌گردانم، باید رهسپار و جویای آرامش شوم.» (پاشایی، ۱۳۴۷ش: ۳۰۹)

یکی از چهار حقیقت عالی آیین بودا، رهایی از رنج و یکی از راههای رهایی از رنج، داشتن اندیشه درست است. از دیدگاه بودا، اندیشه درست، همان نخواستنها، بدخواه نبودن و بی‌آزاری است. (الدنبرک، ۱۳۴۰ش: ۹) مهر، خون-گرمی، و قدم نهادن در راه رهایی از رنج، هدف اصلی و متعالی در آیین بودیسم است. (فروتن شیرازی، ۱۳۸۰ش: ۶۵) درست مانند توصیه‌های صوفیانه که نکوهش نامردی و صفات ناپسند اساس آن است و در مقابل، تحسین صفات نیک، خیرخواهی، نجات مظلوم از دست ظالم، سرکوب استبداد و ظلم، و همچنین دوری از کبر، نخوت و بدخواهی مقبول آن است. (حلبی، ۱۳۶۰ش: ۷ و حسنی ندوی، ۱۳۸۸ش: ۱۵۵) لذا بدخواه نبودن، دوری از کینه و عداوت، و همچنین دوری از آزار رساندن به خود یا دیگران، به عنوان یکی از اصول آرمان‌شهر جبران و سپهری است. در اشعار سپهری این تمایلات گاه با استخدام الفاظی چون نیلوفر (به عنوان اولین و ابتدایی‌ترین سمبلها در عرفان بودایی و رمز سالک عارف)، لفظ بودا و درخت بُدی (bodhi) - که به عرفان بودایی سپهری اشاره دارد- (ر.ک: عماد، ۱۳۷۷ش: ۷۰-۱۱۰) نمود می‌یابد.

آنگاه که جبران در پی نجات هموعانش است، دیدی صوفیانه و بودایی دارد. علاوه بر این، جبران گاه متأثر از مسیح، عقیده و رفتار او، تنهایی را می‌پسندد؛ اما مسیح او با مسیح شناسای پیروان مسیحیت، متفاوت است. جبران، مسیح خود را در این دنیا، غریبی تبعید شده می‌شمارد که حتی با خویشان و دوستان خود نیز بیگانه است. او در واقع، بسیاری از حالات و روحيات خود را در قالب خصوصیات مسیح ذکر می‌کند. شخصی غریب که مردم، او را در رسالتش یاری نکرده‌اند و تنها رهایش کرده‌اند. جبران با اینکه در خانواده‌ای ارتودوکسی زندگی کرده بود، تأثرش از دین اسلام نیز در خور توجه است:

إِنَّ دِينَ النَّاسِ يَأْتِي
 لَمْ يَقُمْ فِي الْأَرْضِ دِينَ
 مِثْلَ ظِلِّ وَيَرُوحُ
 بَعْدَ طَهِّ وَالْمَسِيحِ

(جبران، ۱۹۴۹م: ۳۵۵)

ترجمه: «دین مردم مانند سایه ای، در آمد و شد است/ در زمین دینی بعد از دین محمد (ص) و مسیح (ع) برپا نشد.»

تعرّض جبران در این شعر، تعرّض بر ضدّ مسلکهای انحرافی و دروغین است، تا جایی که تنها دین طه (محمد) و مسیح (ع) را قبول دارد؛ اما وقتی مردم را به دین حقیقی دعوت

می‌کند و جوابی نمی‌شوند، خود را با عقیده‌ها و رسالتش تنها می‌یابد و بار دیگر به خلوتش باز می‌گردد.

سپهری نیز در انتخاب تنهایی و خلوت‌گزینی، از صوفیان و عارفان صوفی مسلک و عارفان بودایی تأثیرپذیر بوده است؛ عارفانی که اعتقاد دارند، سلوک و رسیدن به محبوب، تنها در خلوت امکان‌پذیر است، جایی دور از مادیات و وابستگی‌های دنیوی. شاید به همین دلیل است که سپهری، آدرس «خانهٔ دوست» را در کنار گل تنهایی می‌دهد:

نرسیده به درخت،

کوچه باغی است که از خواب خدا سبزتر است

می‌روی تا ته آن کوچه که از پشت بلوغ، سر بدر می‌آرد،

پس به سمت گل تنهایی می‌پیچی. (سپهری، ۱۳۷۰: ۳۵۸-۳۵۹)

سپهری متأثر از صوفیان، تنهایی را معنوی می‌داند، راهی به سوی خدا و برای رسیدن به خدا:

از خانه بدر، از کوچه برون، تنهایی ما سوی خدا می‌رفت. (همان، ۲۳۵)

«عرفان او، عرفان تأمل و آرامش است. در شعر عرفانی ما، عشق چنان شوری در جهان و جان آدمی می‌افکند که هر دو، قرار از کف می‌نهند... شعر سپهری برنمی‌آشوبد و از آن، رو در نمی‌گیرد. برای آنکه جهان بدان گونه که هست، زیبا و نیک پنداشته شود، باید به شیوه‌ای نو در آن نگریم، و از این رو سپهری، نوعی زیبایی‌شناسی ویژه می‌آفریند و از این نظر، یکی از موفق‌ترین شعرای فارسی است.» (سیاهپوش، ۱۳۷۲: ۱۰۲)

نیچه از دیگر کسانی است که جبران، برخی از عقیده‌هایش را در میان آثارش بازتاب داده است. نیچه در خانواده‌ای مسیحی پرورش یافت و حتی در دوران جوانی، از طرفداران واقعی مذهب مسیح بود؛ اما بعد از مدتی، از آیین مسیح فاصله گرفت و به سوی کفر و الحاد رفت. کتاب «انسان را بباید» اثر نیچه، تأیید و تأکیدی است واضح از دشمنی مطلق او بر ضد مسیحیت و مخالفت او نسبت به رفتار مسیحیان. جبران نیز که مخالف مسیحیت تحریف شده است، مذهبی متفاوت با اعتقاد مسیحیان جامعه‌اش را طراحی نموده است.

نیچه که خود را پارسا می‌داند و پیامبری برای هدایت مردم به شمار می‌آورد، دربارهٔ پارسایی می‌نویسد: «جنگل را دوست دارم. زندگی در شهر بد است. آنجا شهوت پرستان بسیارند... شما را به پارسایی اندرز می‌گویم.» (نیچه، ۱۳۸۱: ۶۶) نیچه خود را در میان مردم و حتی آشنایانش تنها می‌یابد، به طوری که در نامه‌ای به خواهرش می‌نویسد: «یک مرد متفکر و عمیق، احتیاج به دوستانی دارد و گرنه باید خدایی داشته باشد. و من نه خدایی دارم و نه دوستی.» (کاپلستون، ۱۳۷۱: ۵۱) او زندگی در جنگل را به زندگی در میان انسانهای خودخواه و خودپرست ترجیح می‌دهد، همانگونه که جبران نیز چنین اعتقادی را در قصیدهٔ «المواكب» بیان کرده است. از دیدگاه این دو، تنها زندگی کردن در جنگل، پسندیده‌تر و بهتر است از زندگی در جامعه‌ای که افرادش، تنها به فکر منافع مادی و شخصی خود باشند.

جبران و سپهری که عرفان آنها برگرفته از دو عرفان بودایی و تصوف ایرانی - اسلامی است، عقیده، وظیفه و رسالت خود را متأثر از آنها سمت و سو داده‌اند. از این رو، میل به آرامش، صفات نیکو و در مقابل، دوری از ظلم و صفات ناپسند، در سخنان و نوشته‌های این دو، فراوان یافت می‌شود.

۳,۵ شکست در عشق

شکست در عشق و رانده شدن از سوی زن مورد علاقه، یکی از مهمترین علت‌های مؤثر در افسردگی و حس خلوت‌گزینی است که او را به دنیای تنهای درون خویش می‌کشاند. جبران در دوران جوانی خود، در پی آشنایی با دختری، عاشق و دل‌شیفته او می‌گردد، مخالفت خانواده دختر با ازدواج آن دو، ضربه‌ای سنگین بر روح وی قلمداد می‌شود و باعث سرخوردگی و پریشانی خاطر می‌شود. سرایش قصیده «المواكب» یکی از ثمره‌های این شکست است. او در این قصیده، از جنگلی سخن می‌گوید که محرم اسرار تنهایی اوست، جایی که برای فرار از دیگران به آنجا پناه می‌برد. در واقع، وی با نقد و نفی جامعه انسانی، مدینه فاضله آرمانی خود را بر پایه گریز از هموعان و تمسک به طبیعت و نمادهای آن، استوار می‌کند.

جبران بعد از این شکست، معشوقه‌های بسیاری اختیار می‌کند و از این میان، از «میشلین» و «ماری هاسکل» درخواست ازدواج می‌نماید، اما بار دیگر شکست می‌خورد و سرخورده به دنیای تنهایی خود، باز می‌گردد، در حالی که زندگی او، قبل از این اتفاقات، به طور کامل تغییر کرده بود: «من حین الی حین کانت تشرق وحده جبران المظلمه بنور هادی بعید یسع علیه من قلب ماری المحب.» (نعیمه، ۱۹۷۴م: ۱۶۲) «تاریکی تنهایی جبران، با نوری آرام در دوردست که از قلب ماری - محبوبش - بر آن می‌تابید، لحظه به لحظه روشن می‌گشت.»

در مورد سپهری گفته شده که او، محبت و عشق به هیچ زنی را در دل نداشت، مثل آنچه منوچهر علی‌پور در کتاب خود درباره «سهراب سپهری» می‌نویسد: «اندوه و غم سهراب برخلاف خیلی از شاعران ما، از قهر معشوقه خود نیست و از اینکه چون زلیخایش گوشه چشمی به وی ندارد و چراغ سبزی به او نشان نمی‌دهد، بیاید در گوشه دنج این دنیای ناپایدار بنشیند و اندوهگینانه شعری درباره بی‌وفایی بسراید.» (علی‌پور، ۱۳۸۹ش: ۶۳)

اما آنچه از زندگی سهراب سپهری می‌توانستنباط کرد، این است که او نیز مانند هر انسان دیگر می‌توانسته در زندگی خود، دل‌بسته یا وابسته به معشوقی گردد، همان گونه که در سال ۱۳۴۵ش. سپهری با اتفاقی روبرو شد که او را بیش از پیش از دنیای اطرافش دور ساخت. این اتفاق، در واقع، حادثه مرگ فروغ فرخزاد، یکی از بهترین دوستان سپهری است که با او هم‌فکری و صمیمیت خاصی داشته است. یک چنین اثر بزرگی تنها می‌تواند ناشی از نوعی دل‌بستگی عاطفی و فراتر از یک دوستی ساده باشد؛ لذا پس از مرگ او،

هر چه بیشتر از دنیای اطرافش فاصله گرفت. با این حال نوع تجربهٔ تنهایی ناشی از سرخوردگی جبران با احساس غبن سهراب برای از دست رفتن فروغ قابل مقایسه نیست.

نتیجه‌گیری

نتیجه‌های حاصل از این پژوهش به قرار ذیل است:

۱. فقر، محرومیت از محبت پدر، عقدهٔ ادیب، وضعیت نامساعد اقتصادی و سیاسی لبنان، ترک زادگاه و مهاجرت به آمریکا و مرگ سه تن از اعضای خانواده در غربت، اثری فراموش نشدنی در روح و روان او بر جای گذاشت که میل به تنهایی را در وی تقویت کرد.
۲. سهراب سپهری از دوران کودکی، به دنبال خلوتی برای رسیدن به آرامش و تمایلات شخصی خود بود؛ اما هرگز مشکلات جبران را تجربه نکرد.
۳. آرمان‌گرایی افراطی و چشم بستن بر واقعیات زندگی اجتماعی، از دیگر علت‌های مؤثر در ایجاد تنهایی جبران و سپهری است.
۴. اثرپذیری دو نویسنده از مکتب رمانتیسیسم، باعث دوری از عقل‌معیاری، تشدید عاطفه و در نتیجه تمایل آنها به خلوت و عزلت‌گزینی شده است. ویژگی‌ای که در تمام نحله‌های رمانتیسیستی وجود دارد.
۵. جبران و سپهری با تأثر از تصوّف بودایی و تصوّف، تنهایی را برگزیده‌اند؛ چراکه هر کدام از این عرفانها، به نوعی، تنهایی و خلوت‌گزینی را راه رسیدن به مقصد مورد نظر خود می‌دانسته‌اند.
۶. جبران با تأثیرپذیری از شخصیت نیچه و مسیح، دوری از انسان‌نماهای خودخواه و گاه ترسو را بر رابطه با آنها ترجیح می‌داد.
۷. شکست جبران در عشق‌های دنیوی، از دیگر علت‌های بازگشت وی به تنهایی است. اما چنین علتی را نمی‌توان در سپهری - به سبب امتناع او از زنان - عامل گرایش به تنهایی دانست؛ زیرا فردیت مورد نظر سپهری بیش از جبران رنگ و بوی عرفانی دارد تا انگیزه‌های مادی و دنیوی.
۸. بن‌بست ایدهٔ اصلاح فرهنگی - اجتماعی جبران و انزجار وی از آداب و رسوم، سنتها و ارزشهای کهنه جامعهٔ لبنانی و آمریکایی، یکی دیگر از علل مهم گرایش وی به بدبینی اجتماعی و در نهایت، عزلت‌گزینی و تنهایی بود.

پی‌نوشتها

۱. پژوهش‌های تطبیقی، به مقایسه و سنجش ویژگی‌های مشترک مکاتبی ادبی می‌پردازد، اما پژوهش‌های مقابله‌ای، بیشتر به وجوه اختلاف بین آنها توجه دارد.
۲. در نوشته‌های جبران، اعتقاد به خداوند یا حقیقت کل و روح هستی، فراوان دیده می‌شود.

منابع و مأخذ

الف) کتابها

۱. آدامز، پل و دیگران. (۱۳۷۳ش). روان‌شناسی کودکان محروم از پدر؛ ترجمه خسرو باقری و محمد عطاران، چاپ دوم، تهران: انتشارات تربیت.
۲. افلاطون. (۱۳۴۸ش). جمهوری؛ ترجمه فؤاد روحانی، تهران: انتشارات کاوش قلم.
۳. الدنبرک، هرمان. (۱۳۴۰ش). فروغ خاور؛ ترجمه بدرالدین کتابی، چاپ دوم، اصفهان: چاپ فردوسی.
۴. پاشایی، ع. (۱۳۶۹ش). تاریخ آیین بودا؛ چاپ اول، تهران: سازمان انتشاراتی و فرهنگی ابتکار.
۵. ثروت، منصور. (۱۳۸۵ش). آشنایی با مکتبهای ادبی؛ تهران: انتشارات سخن.
۶. جبران، جبران خلیل. (۱۹۸۴م). الشعلة الزرقاء (رسائل جبران إلی می زیاده)؛ تحقیق سلمی الحفار الکزبری و سهیل ب. بشروئی، بیروت: مؤسسه نوفل.
۷. ----- (۱۹۴۹م). المجموعة الكاملة العربیة؛ قدم لها و أشرف علی تنسيقها: میخائیل نعیمه، بیروت: دار الجیل.
۸. ----- (۱۹۲۸م). المجموعة الكاملة العربیة؛ تعریب: الأرشمندریت أنطونیوس بشیر، بیروت: دار الجیل.
۹. جعفری جزئی، مسعود. (۱۳۷۸ش). سیر رمانتیسیم در اروپا؛ چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
۱۰. حسنی ندوی، أبو الحسن. (۱۳۸۸ش). نگرشی نوین به تزکیه و احسان یا تصوّف و عرفان؛ ترجمه عبدالقادر دهقان، چاپ اول، تهران: نشر احسان.
۱۱. حلبی، علی اصغر. (۱۳۶۰ش). شناخت عرفان و عارفان ایرانی؛ چاپ دوم، تهران: انتشارات زوآر.
۱۲. سپهری، سهراب. (۱۳۷۰ش - الف). اطاق آبی؛ تهران: انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
۱۳. ----- (۱۳۷۰ش - ب). هشت کتاب؛ چاپ دهم، تهران: انتشارات طهوری.
۱۴. ----- (۱۳۸۲ش). هنوز در سفرم (شعرها و یادداشتهای منتشر نشده از سهراب سپهری)؛ به کوشش: پریدخت سپهری، چاپ سوم، تهران: انتشارات پژوهش فرزانه روز.
۱۵. ستّاری، جلال. (۱۳۷۷ش). بازتاب اسطوره در بوف کور (ادیپ یا مادینه جان)؛ چاپ اول، تهران: انتشارات توس.
۱۶. سیاهپوش، حمید. (۱۳۷۲ش). باغ تنهایی؛ چاپ اول، اصفهان: انتشارات اسپادانا.

۱۷. سیدحسینی، رضا. (۱۳۷۱ش). *مکتبهای ادبی*؛ چاپ دهم، تهران: انتشارات نگاه.
۱۸. عابدی، کامیار. (۱۳۷۵ش). *از مصاحبت آفتاب*؛ چاپ دوم، تهران: نشر روایت.
۱۹. علی پور، منوچهر. (۱۳۸۹ش). *سهراب سپهری*؛ تهران: انتشارات تیرگان.
۲۰. عماد، حجّت. (۱۳۷۷ش). *سهراب سپهری و بودا*؛ چاپ اول، تهران: انتشارات فرهنگستان یادواره.
۲۱. فروتن شیرازی، سوسن. (۱۳۸۰ش). *عرفان در اندیشهٔ جبران خلیل جبران*؛ چاپ اول، تهران: به دید.
۲۲. فورست، لیلیان. (۱۳۷۵ش). *رومانتیسزم*؛ ترجمهٔ مسعود جعفری جزی، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
۲۳. کاپلستون، فردریک چارلز. (۱۳۷۱ش). *نیچه فیلسوف فرهنگ*؛ ترجمهٔ علیرضا بهبهانی و علی اصغر حلبی، چاپ اول، تهران: انتشارات بهبهانی.
۲۴. محسنی، منوچهر. (۱۳۶۶ش). *جامعه شناسی عمومی*؛ چاپ هفتم، تهران: انتشارات طهوری.
۲۵. الموسی، أنور عبدالحمید. (۲۰۱۱م). *علم النفس الأدبی: الطبعة الاولى*، بیروت: دار النهضة العربیة.
۲۶. موکی یلی، روزبه. (۱۳۷۱ش). *عقدہ های روانی*؛ ترجمهٔ محمدرضا شجاع رضوی، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
۲۷. نعیمه، میخائیل. (۱۹۷۴م). *جبران خلیل جبران*؛ الطبعة ۷، بیروت: مؤسسهٔ نوفل.
۲۸. نیچه، فریدریش ویلهلم. (۱۳۷۰ش). *چنین گفت زرتشت*؛ ترجمهٔ داریوش آشوری، چاپ هفتم، تهران: آگاه.

ب) مقالات

۲۹. پروینی، خلیل و روح الله جعفری. (۱۳۸۵ش). «نگاهی به طبیعت در آثار جبران خلیل جبران»؛ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، شمارهٔ ۱۹ (پیاپی ۱۶)، صص ۴۱-۶۱.
۳۰. شریفیان، مهدی. (۱۳۸۶ش). *بررسی فرایند نوستالژی در اشعار سهراب سپهری*؛ فصلنامهٔ ادبیات غنایی، سال پنجم، شمارهٔ ۸، صص ۵۱-۷۲.

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال پنجم، دوره جدید، شماره سیزدهم، پاییز ۱۳۹۲

علم النفس الأدبی لآثار جبران خلیل جبران و سهراب سبهری*

سردار اصلانی

أستاذ مساعد بجامعة اصفهان

زينب حسینی

طالبة مرحلة الماجستير بجامعة اصفهان

الملخص

عاش جبران خليل جبران الأديب والكاتب العربي، وسهراب سبهري الشاعر والكاتب الفارسي في ظروف وثقافات مختلفة ولكلّ منهما خصائص نفسية مختلفة. وعلى الرغم من هذا فإنّ قواسم مشتركة تجمع بينهما تصلح لأن تكون محط تأمل ودراسة، كفضية العزلة التي انعكست على حياتهما و آثارهما انعكاساً واسعاً.

ترجع أهمية هذه القضية إلى أنّ جبران وسبهري كانا من الكتاب ذائعي الصيت، ولهما مؤيدون كثيرون ومناوئون أيضاً. والهدف الرئيس من هذا المقال هو الكشف عن جذور العزلة وعللها عند هذين الأديبين المعاصرين. وبناء على هذا فالنتائج الرئيسة لهذا البحث هي: أنّ الأسباب الهامة الملاحظة في عزلتهما عبارة عن: تأثير الأسرة، والمجتمع، والمثالية (أي: النزعة إلى الطموحات)، والتأثر بالمدرسة الرومانطيقية والمدارس الأدبية والفلسفية الأخرى والشخصيات الفكرية والأدبية، والخيبة في الغرام.

تعتبر هذه الدراسة دراسةً وصفية، وتحليلية، وتاريخية واستنباطية، اعتمدت في ذلك على الكتب التي تناولت حياة جبران وسبهري، وآثارهما الشعرية والنثرية، كما استندت على المصادر التي تساعدنا في إثراء الموضوع وتحليله بشكل صحيح.

الكلمات الدليلية: جبران خليل جبران، سهراب سبهري، العزلة، الرومانطيقية، علم النفس الأدبي

تاريخ القبول: ۱۳۹۱/۰۸/۲۳

* - تاريخ الوصول: ۱۳۹۰/۰۸/۰۱